

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبحث نماز، قرائت قرآن

در مبحث نماز، به بحث قرائت رسیدیم و در بحث مزبور نکته‌هایی را عرض کردیم. آخرین نکته‌ای که جلسات اخیرمان به آن مشغول بودیم، بحث آداب قرائت قرآن بود؛ چه در نماز، چه در غیر نماز. از جنبه‌های مختلف به آداب قرائت قرآن پرداختیم. آخرین مطلبی که بدان مشغول بودیم، این بود که یکی از ادب‌های قرائت قرآن، تعظیم است. یعنی قرآن را بزرگ تلقی کردن و به بزرگی با قرآن ارتباط برقرار کردن. به طور مشروح به هشت جنبه از عظمت قرآنی اشاره کردیم و گفتیم اگر کسی به اینها توجه کند؛ بویی از عظمت قرآن استشمام خواهد کرد. آن گاه با قرآن به عظمت ارتباط برقرار می‌کند. عظمت قرآن در جان او معنا پیدا می‌کند. این ادب اولی که تعظیم و بزرگ تلقی کردن بود.

ادب دوم در قرائت قرآن، استفاده‌ی شایسته از قرآن کریم است. قرآن آمده است تا انسان را به حقیقت خود نایل کند؛ به اوج قلّه‌ی کمال و قرب و وصال حقّ متعال نایل کند. انسان را از حسیّط طبیعت و حیوانیّت و آلودگی‌های شهوانی و سبّعی، به اوج قلّه‌ی تَخَلُّقِ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ، اِتِّصَافِ بِه صفات الله و نیل به لِقَاءِ اللَّهِ رهنمون شود؛ قرآن برای اینها آمده است. لذا با قرآن به این عنوان باید رابطه برقرار کرد. قرآن خواندن انسان باید برای این هدف و در این راستا باشد. وقتی در

محضر قرآن حاضر می‌شود، آمده باشد تا راه نجات خود را از زندان طبیعت و زندان عالم کثرت بشناسد و درس بگیرد و آن درس‌ها را به کار بندد.

استفاده‌ی درست از قرآن این نیست که قرآن را از جنبه‌های ادبی بررسی کنیم؛ یا در مواردی که قرآن وقایع گذشته را بیان کرده است، تحقیقات تاریخی کنیم؛ یا در قرائت قرآن، روی قواعد تجویدی بحث کنیم و یاد بگیریم؛ یا به شأن نزول آیات و این که این آیه چه زمانی و در چه مناسبتی نازل شده است، پردازیم. یا مشغول بحثی شویم که اهل قرائت قرآن خیلی به آن علاقه دارند؛ یعنی بحث اختلاف قرائت‌های قرآن و این که هر یک از آیات به چند قرائت خوانده شده‌اند؛ یا به این که آیه مکی است یا مدنی است، مشغول شویم و امثال این بحث‌ها. اینها هدف قرآن نیست. اینها آن چیزی نیستند که قرآن می‌خواهد ما بفهمیم و یاد بگیریم. قرآن آمد تا ما راه تعالی و تکامل را یاد بگیریم؛ راه نجات از زندان طبیعت و نیل به لقاء الهی را یاد بگیریم؛ نه برای این حرف‌ها و بحث‌ها.

وقتی انسان در محضر قرآن حاضر می‌شود، باید در پی همان موضوع و مقصد اصلی آن باشد. این گونه مباحث فرعی، متأسفانه جمع زیادی را به خود مشغول کرده است؛ گمان می‌کنند در محضر قرآنند و با قرآن ارتباط برقرار کرده‌اند؛ اما بهره‌ای از قرآن نبرده‌اند. قرآن آمده است تا مَعْرِفَةُ اللَّهِ را به بشر هدیه کند؛ قرآن آمده است تا اخلاق الهی را به انسان بیاموزد و انسان را با اخلاق الهی تربیت کند؛ قرآن آمده است انسان را به سعادت و کمال رهنمون شود. لذا باید این‌گونه با قرآن ارتباط برقرار کرد.

علمای تفسیر هم متأسفانه در پرداختن به قرآن به بی‌راهه رفته‌اند؛ اگر تفسیر قرآن هم می‌شود، باید در راستای همین هدفی که قرآن برای آن آمده است، تفسیر شود. مفسّر باید درس معرفه الله را از آیات استخراج کند؛ خودش بیاموزد و به دیگران تعلیم دهد. مفسّر باید آموزه‌های اخلاقی، دستورات سلوکی، دستورات تهذیب و تزکیه‌ی نفس و سیرِ اِلَى الله و مسیر سلوک اِلَى الله، راه ارتباط بین مخلوق و خالق، راه نجات از خضیض طبیعت و نیل به اوج عبودیت را از آیات قرآن در بیاورد و برای دیگران تبیین کند. متأسفانه غالب مفسّرین، این مسیر را طی نکرده‌اند؛ مسیر دیگری را رفته‌اند. خودشان را به بحث‌هایی مشغول کرده‌اند که اصلاً قرآن برای آن بحث‌ها نیامده است. مثل این‌که شأن نزول این آیه چیست؟ چه سالی نازل شده است؟ در مورد چه کسی نازل شده است؟ این آیه قبل از فلان آیه نازل شده است یا بعد از فلان آیه؛ یا بحث‌های ادبی، بحث‌های لغوی، بحث‌های بعضاً علمی، کلامی، اعتقادی؛ درگیر آن مباحث شدند و از مقصد اصلی قرآن باز ماندند؛ در حالی که حقیقت قرآن چیز دیگری است.

حساب حقیقت قرآن در مرتبه‌ی اعلای خودش، از حساب همه جدا است. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» آن «ه» ای که هنوز نازل نشده است تا نامش قرآن شود؛ «ه» یعنی «او»، هیچ اسمی ندارد و هنوز هیچ تعینی پیدا نکرده است. آن، حقیقت قبل از تنزیل و تنزل قرآن است. آن حقیقت بدون تعین، پی در پی نزول پیدا کرد و به منزل‌ها و مراتب عالم خلقت آمد؛ در حالی که قبل از نزول، قرآن در جایی بود که گرد عالم کثرت به آنجا ننشسته بود. در آن منزل، قرآن از شئون ذاتیه‌ی حق متعال است؛

۱. سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۱.

همان حقایق علمی‌یی است که در حضرت واحدیت وجود دارد؛ قرآن در آن مرتبه، همان چیزی است که عُرفاً از آن، به «کلام نَفْسی» تعبیر می‌کنند و مربوط به عالم اَسْمَاء است. وقتی «او» هنوز به مراتب پایین نیامده باشد، چه کسی به قرآن به این معنا، راه دارد؟ هیچ کس جز پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ هیچ عالم علوم ظاهری، هیچ عارف به معارف قلبی، هیچ اهل مکاشفه‌ای که به مکاشفات باطنی و غیبی راه پیدا کرده است، هیچ کس به حقیقت قرآن در آن مرتبه راه ندارد؛ مگر نبی خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که با کشف تامّ محمدیه و الهیه به آن حقیقت دست پیدا کرده است. غیر از رسول‌الله، آحدی به آن حقیقت راه ندارد. راه پیدا کردن به آن مستلزم رسیدن به قلّه‌ای است که پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید. «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى؛ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۲؛ رسیدن به حقیقت قرآن، مستلزم طی کردن این مسیر است. مستلزم رسیدن به مقام «قَابَ قَوْسَيْنِ» و حتی بالاتر، مقام «أَوْ أَدْنَى» است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که به آنجا راه پیدا کردند، در خلوتگاه انس الهی، حقیقت قرآن را دریافتند و تلقی کردند. لذا به حقیقت قرآن، در حدّ و مرتبه‌ای که رسول‌الله رسیدند، آحدی راه ندارد، مگر اولیای خاصّ الهی، که با حقیقت رسول‌الله به اتحاد رسیده‌اند و قرآن با همان نورانیّتی که در قلب رسول‌الله تجلّی کرده است، عیناً از قلب پیغمبر به قلب آنها هم منعکس شده است. آنها اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام هستند و در صدر آنها، وجود مقدّس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام است. آنها از راه تبعیّت تامّه‌ی از رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، به آن منزل رسیده‌اند و حقیقت قرآن از قلب رسول‌الله، بدون کوچک‌ترین تنزّلی، عیناً به قلب آنها منعکس شده است. والاّ غیر از آنها؛ همه از رسیدن به آن

^۲. سوره‌ی نجم، آیه‌های ۹ و ۱۰.

مرتبه‌ی تامّ از قرآن محرومند و به آن دسترسی ندارند. دیگران با قرآن نازل شده مرتبط هستند. وقتی قرآن نازل می‌شود، مرتّب تَعَيَّن می‌پذیرد و مدام رقیق می‌شود. اینها تعبیری است که در عرفان به کار می‌رود. رقیقه‌ای از حقیقت قرآن در مرتبه‌ی نازله‌ی آن وجود دارد. هر مرتبه که پایین می‌آید، یک مرتبه رقیق می‌شود؛ یک مرتبه مُتَعَيَّن می‌شود تا به عالم خاک بیاید و در قالب واژه‌ها و الفاظ و حروف در بیاید.

یکی از معانی تحریف کُتُب آسمانی، که همه‌ی کُتُب آسمانی، حتّی قرآن، به آن معنا تحریف شده‌اند؛ همین است. یعنی حقیقت آنها به لباس حرف درآمده است و تَنْزُل پیدا کرده است. از باطن و غیب، به شهود و الفاظ در آمده است. این یکی از معانی تحریف است. تحریف به معنای دست‌کاری شدن و وارد شدن کلام بشری و حذف شدن کلام الهی به کتاب آسمانی، در مورد قرآن رخ نداده است. اما تحریفی که حتّی برای قرآن رخ داده است، همین است که قرآن تَنْزُل پیدا کرده است؛ نازل شده است؛ از مرتبه‌ی لَا تَعَيَّن، به مراتب متعدّدی مُتَعَيَّن شده است و پایین‌تر و پایین‌تر آمده است تا جامه‌ی حرف و لفظ پوشیده است. اگر بشود این جامه‌ها را درآورد، هر جامه‌ای را که از پیکر و ظاهر قرآن بیرون کنید، به یک مرتبه از باطن قرآن راه پیدا می‌کنید. لذا باطن و تحریف، دو نقطه‌ی روبروی هم هستند. هر چه از باطن به ظاهر می‌آید، تحریف می‌شود؛ یعنی لباس حرف می‌پوشد. و هر چه لباس واژه‌ها و حروف را از پیکره‌ی حقیقت قرآنی بیرون بیاورید، به باطن قرآن بیشتر راه پیدا می‌شود. لذا مراتب تحریف قرآن، بی‌نهایت است؛

همان طور که باطن قرآن بی‌نهایت است. «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنَاً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌَ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ»^۲؛

قرآن ظاهری دارد؛ و باطنی دارد؛ باطن آن هم باطنی دارد؛ تا هفت باطن. این هفت باطن یک تقسیم‌بندی بسیار کلی است. هر یک از این هفت تا می‌تواند به هزاران مرتبه ریزتر تقسیم شود. قرآن بی‌نهایت باطن دارد. همین‌طور که به بالا می‌روید، قرآن بی‌نهایت باطن دارد؛ در طرف مقابل که پایین بیایید، بی‌نهایت نزول و تحریف و تنزیل و رقیق شدن دارد.

انسان در تعامل و ارتباط برقرار کردن با قرآن، باید سعی کند به حقیقت قرآن نزدیک شود؛ چنان سرگرم الفاظ و واژه‌ها نشود که از حقیقت آن باز ماند. متأسفانه غالب مفسرین سرگرم الفاظ شده‌اند. این که حقیقت قرآن چیست؛ چه می‌خواهد بگوید؛ پیام اصلی قرآن چیست؛ حقیقتی که به تعبیر و تصریح خود قرآن کریم نور است، آن نور چیست تا انسان به آن راه پیدا کند؟ مفسرین به اینها کمتر پرداخته‌اند. لذا دومین ادب ارتباط برقرار کردن با قرآن کریم، به قصد این حقایق را بهره بردن، با قرآن مرتبط شدن و آن را قرائت کردن است.

سومین ادب از آداب قرائت قرآن، رفع موانع استفاده از قرآن کریم است. به تعبیر قدری عرفانی‌تر، رفع حُجَبی است که بین مُستفید، یعنی کسی که می‌خواهد استفاده کند، و قرآن وجود دارد. این حجاب‌ها را باید رفع کرد تا به حقیقت قرآن راه یافت. یکی از آداب قرائت قرآن، رفع حُجَب است. این حجاب‌ها چه هستند؟ به بعضی از آنها اشاره می‌کنم.

^۲. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۱ و عوالی الثالی، ابن ابی جمهور، ج ۴، ص ۱۰۷ و مجلسی، روضة المتقین، ج ۷، ص ۱۸.

اولین حجاب که مانع می‌شود انسان از قرآن بهره ببرد؛ خودبینی است. خودبینی سبب می‌شود انسان گمان کند از این که از قرآن چیز دیگری دریابد، مُستغنی است. فکر می‌کند همین چیزی که از قرآن به او رسیده است، همه‌ی حقیقت قرآن است و حقیقت قرآن همین است. مثلاً دیده‌اید علمای تجوید چگونه سرگرم این علم و فن هستند و اصلاً به مقوله‌ی دیگری در مورد قرآن کاری ندارند. عمری را به بحث تجوید گذرانده‌اند و ظرایف تجوید را تنظیم و تدوین کرده‌اند؛ و تدریس نموده‌اند و تعلیم داده‌اند. فکر می‌کنند همه‌ی قرآن تجوید است. یا کسانی که از جنبه‌های ادبی به قرآن پرداخته‌اند؛ روی ظرایف ادبی قرآن بحث کرده‌اند؛ عمری مشغول آن بوده‌اند و فکر می‌کنند همه‌ی قرآن همین است و قرآن برای این آمده است. یا مفسرینی که همه‌ی عمرشان را در کار با قرآن منحصر کرده‌اند به این که مثلاً، قرائات مختلف این آیه چگونه است؛ لُغویون و علمای ادب در باره‌ی الفاظ این آیه چه نظراتی داده‌اند و ریشه‌ی الفاظ و واژه‌های آن را چگونه توضیح داده‌اند. یا این آیه چه زمانی نازل شده است؛ به تناسب و ناظر بر چه حادثه‌ای نازل شده است؛ آیه مکی است یا مدنی. بعضی از مفسرین شمرده‌اند هر سوره چند کلمه دارد؛ چند حرف دارد؛ چند فتحه دارد؛ چند کسره دارد؛ چند ضمه دارد؛ چند تنوین دارد؛ چند تشدید دارد و امثال اینها. عمری را به اینها مشغول بوده‌اند و اگر هم به آنها بگویند بیاید از قرآن بهره ببرید؛ می‌گویند مگر غیر از این کاری که من کردم، چیز دیگری هم وجود دارد؛ من یک عمر با قرآن کار کرده‌ام و استفاده برده‌ام. یا بعضی از مُتکَلِّمین که بر روی استدلال‌های قرآن کار کرده‌اند. استدلال‌های مختلفی که در قرآن، چه از زبان انبیا و اولیا علیهم‌السلام بیان شده است؛ چه خود خدای متعال برای اثبات حقیقتی، دلیلی آورده است. بعضی روی اینها کار کرده‌اند و فکر می‌کنند همه‌ی بهره از قرآن، یعنی همین؛

و خودشان را از هر امر دیگری بی‌نیاز می‌دانند. حتّی فلاسفه و حکماء، حتّی عُرفای اصطلاحی، اینها هم یک عمر غرق در اصطلاحات بوده‌اند و از نور قرآن بی‌بهره مانده‌اند و خودشان را هم بی‌نیاز می‌دانند و فکر می‌کنند استفاده از قرآن همین کاری است که آنها کرده‌اند. این خودبینی، حجاب بزرگی است که نمی‌گذارد به نور قرآن، به حقیقت قرآن راه و به مقصد اصلی قرآن دست پیدا کنند و از قرآن بهره‌ی واقعی ببرند. لذا اولین حجاب، حجاب خودبینی است. این حجاب را باید کنار زد تا انسان بتواند آن بهره‌ی واقعی را از قرآن ببرد.

دومین حجاب، از اسارت فهم‌های کودکانه و بعضاً آمیخته‌ی به اشتباه از حقایق قرآنی، بیرون آمدن و نجات پیدا کردن است. بعضی‌ها درک‌های کودکانه و کوتاهی از آموزه‌های قرآن و معارف قرآنی دارند و به هیچ قیمتی حاضر نیستند یک پله بالاتر بیایند و قبول کنند که قرآن ممکن است حرف عمیق‌تری هم زده باشد. بعضاً این عقاید کودکانه، آمیخته با خطاها، اشتباهات و انحرافات است که ساحت قرآن از آنها منزّه است؛ امّا اینها به همان‌ها چسبیده‌اند و اگر کسی کمی عمیق‌تر بحث کند، می‌گویند از خودت می‌بافی! اینها حرف قرآن نیست. این هم حجابی است که نمی‌گذارد این فرد به درک حقیقت‌های قرآنی راه پیدا کند. گمان می‌کند همین فهم ابتدایی خودش، فهم خرافی یا سطحی خودش، تمام بهره‌ای است که می‌توان از قرآن برد و تمام مفهومی است که قرآن دربردارد. بعضی از افرادی که در این حجاب گیر افتاده‌اند، دانشمندند و در عین حال اسیر این حجابند. منتهی^۱ به یک افق از آن دانش بیشتر راه پیدا نکرده‌اند؛ افق‌های بلندتری وجود دارد که به آن نرسیده و منکر آنهایند.

سومین حجاب که مانع می‌شود افراد به نور قرآن راه پیدا کنند و از حقیقت قرآن بهره ببرند، محدود کردن فهم قرآن است به آنچه مفسران گفته‌اند. گویا ممنوع است کسی چیزی غیر از آنچه مفسران گفته‌اند، از قرآن بفهمد. چهارچوب تنگی درست کرده‌اند که افراد حق دارند فهم قرآن را در آن چهارچوب داشته باشند. اگر راجع به آیات قرآن به نکته‌ای فراتر از بیان مفسران بیندیشند و اظهار کنند، می‌گویند تفسیر به رأی می‌کنید. اجازه نمی‌دهند فرد چیزی غیر از آنچه مفسران گفته‌اند قائل باشد و بگوید. در حالی که چه کسی می‌تواند ادعا کند همه‌ی مفاهیم و مطالب قرآن، همین‌هایی است که مفسران گفته‌اند؟ قطعاً می‌تواند حرف‌های عمیق‌تری هم وجود داشته باشد که هنوز مفسری به آن راه پیدا نکرده است. چرا ما راه را سد می‌کنیم؟ بعضاً این‌طور راه سد می‌شود. تا کسی بخواهد یک کلمه که تا به حال هیچ مفسر صاحب‌نامی نگفته است، بگوید؛ می‌گویند تفسیر به رأی کردی و «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۴ هرکس قرآن را با رأی خود تفسیر کند، باید جایگاهش را برای آتش دوزخ آماده کند. در حالی که به احتمال بسیار قوی، واقعیت تفسیر به رأی این نیست. خصوصاً روایات تفسیر به رأی بیشتر در برابر اهل سنت گفته شده است. به احتمال بسیار قوی، تفسیر به رأی ناظر بر این است که انسان بخواهد به احکام دین، با رأی و قیاس خود راه یابد. از اشتباهات بزرگی که علمای اهل سنت به آن مبتلا شده‌اند، همین است. قیاس را به عنوان یکی از منابع احکام الهی پذیرفته‌اند؛ این همه هم روایت داریم که

^۴. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۵ و ابن ابی جمهور، عوالی الثالی، ج ۴، ص ۱۰۴.

نهی از قیاس کرده‌اند؛ «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ»^۵ ائمه علیهم‌السلام فرمودند: اولین کسی که قیاس کرد، شیطان بود. قیاس راه دست‌یابی به حقایق دینی نیست. آنها قیاس را به عنوان یکی از منابع، برای رسیدن به احکام دین دانسته‌اند. روایات هم به‌شدت این را نهی کرده‌اند. فرمودند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ»^۶ هیچ چیز به اندیشه‌ی انسان‌ها دورتر از تفسیر قرآن نیست. یا فرمودند: «دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ»^۷ با عقل‌ها نمی‌شود به دین خدا رسید. اگر انسان زمینه‌های بیان این روایات توسط ائمه علیهم‌السلام را بررسی کند، به وضوح روشن می‌شود که اینها ناظر بر احکامند. این که نماز صبح را باید دو رکعت خواند، یا سه رکعت، یا چهار رکعت، چیزی نیست که شما با عقلتان بتوانید به آن برسید. این‌ها احکام تَعَبُّدِیَند و احکام تَعَبُّدِیَ را باید از معصومین علیهم‌السلام دریافت کرد که به منبع وحی متصلند. حساب این روایات از این که ما درک عقلانی از آموزه‌های قرآن داشته باشیم، جداست. بخشی از آموزه‌های قرآن، آموزه‌های اعتقادی است. آیا آموزه‌های اعتقادی از عقل بشر دور است؟ یا انسان باید با عقل به اعتقادات برسد؟ به وجود خدا، به نیاز بشر به انبیاء علیهم‌السلام، به نیاز به ائمه علیهم‌السلام، انسان با عقل به اینها می‌رسد. پس یقیناً این که فرمودند هیچ چیز دورتر از تفسیر قرآن به عقل بشر نیست؛ مقصود آیات حاوی مباحث اعتقادات نبوده است، چون اعتقادات مبحثی عقلانی است. راه دیگری برای دست‌یابی به عقیده‌ی حقه وجود ندارد؛ عقیده‌ی

^۵. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۸۵ و حرّ عاملی، وسائل الشّیعه، ج ۱۰، ص ۳۷.

^۶. حرّ عاملی، وسائل الشّیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۲ و مجلسی، بحار، ج ۸۹، ص ۱۱۰.

^۷. مجلسی، بحار، ج ۲، ص ۳۰۳ و نوری، مستدرک، ج ۱۷، ص ۲۶۲.

حَقّه، میوهی تفکّر است؛ میوهی تعقّل است. لذا تفسیر به رأی که در روایات از آن نهی شده است، بیشتر ناظر بر احکام فقهی است؛ نه حوزهی معارف.

محدود کردن فهم قرآن به آراء مفسّران هم یکی از حجاب‌هایی است که انسان باید آن را بشکند. خدا مفسّرین را خیر و اجر دهد؛ زحمت کشیده‌اند، حقایقی را استخراج کرده‌اند؛ اما چه کسی گفته است هیچ حقیقتی بالاتر از آن، یا هیچ حقیقتی متفاوت با آن، در قرآن نیست؟ که ما بایکوت کنیم؛ اگر کسی غیر از آنچه مفسّرین مشهور گفته‌اند چیزی گفت، بگوییم این تفسیر به رأی است. این هم یکی از حجاب‌ها و موانعی است که نمی‌گذارد انسان به حقیقت قرآن راه پیدا کند و فایده‌ی اصلی قرآن را بفهمد.

چهارمین حجاب و مانعی که راه بهره بردن از قرآن را بر روی انسان می‌بندد، گناهان و معاصی است. گناه، ملکوت نفس انسان را ظلمانی، تاریک، آلوده و پلید می‌کند؛ دل انسان به تعبیر قرآن ریّن و زنگار پیدا می‌کند. قلب در اثر گناه آلوده و چرک می‌شود. قلبی که این‌گونه شد، در تسخیر و تحت سلطه‌ی شیطان درمی‌آید. وقتی قلب، قلب شیطانی شد، سمع و بصّر و همه‌ی قوای انسان، قوای شیطان و تحت تصرف شیطان می‌شود. دیگر آن گوش، گوش نیست که بتواند معارف حقّه را بشنود؛ چشم، چشمی نیست که بتواند حقایق توحیدی را در عالم ببیند. چشم و گوش به طور کلی بسته می‌شود؛ «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»^۷ این‌گونه که شد؛ انسان از قرآن بهره نمی‌برد. این چشم نمی‌تواند آیات الهی و بالاتر از آن، حقّ متعال را ببیند. آن

^۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷.

گوش نمی تواند مباحث قرآن را درک کند و معارف قرآن را بشنود. انسانی که بر اثر گناهان این گونه شد؛ تحت سلطه‌ی شیطان درآمد است و حتی از حیوانات هم پست تر است. چون گرچه حیوان از قرآن بهره نمی برد؛ اما در اثر قرآن سقوط نمی کند. شما برای یک حیوان آیات قرآن بخوانید، چیزی نمی فهمد؛ آموزه‌های قرآن را درک نمی کند؛ اما ضرر هم نمی کند. اما انسانی که در اثر معاصی تحت تصرف شیطان درآمد، در اثر قرآن سقوط می کند. قرآن می فرماید: «وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا»^۹ وقتی که سوره‌ای نازل می شود، یک عده از آنها می گویند کدام یک از شما در اثر نزول این آیات قرآن، ایمانش اضافه شد. چون به بیان قرآن کریم «إِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»^{۱۰} «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»^{۱۱} کسانی که ایمان آورده اند، در اثر نزول قرآن ایمانشان زیاد می شود و خوشحال و شادمانند و به یک دیگر بشارت می دهند. «وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ»^{۱۲} کسانی که در قلبشان بیماری است، در اثر آیات قرآن که نازل شده است، پلیدی بر پلیدی آنها افزوده می شود و در حالی می میرند که کافرند. پس فرق حیوان با یک چنین انسانی که تحت سلطه‌ی شیطان است، در این است که اگر حیوان سودی نمی برد، ضرر هم نمی کند؛ اما انسانی که تحت سلطه‌ی شیطان است، ضرر هم می کند؛ سقوط می کند؛ «يُضِلُّهُ بِهٖ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهٖ

^۹. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۴.

^{۱۰}. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲.

^{۱۱}. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۴.

^{۱۲}. همان، آیه‌ی ۱۲۵.

كثيراً و ما يضلُّ به إلا الفاسقين»^{۱۳} عده‌ی زیادی با قرآن هدایت پیدا می‌کنند؛ عده‌ی زیادی هم با قرآن به ضلالت می‌افتند؛ و جز فاسقان در اثر قرآن به ضلالت نمی‌افتند. فسق یعنی پوسته‌ی شرع را شکافتن و از حدّ عبودیت تجاوز کردن و مرتکب معصیت شدن و تحت سلطه‌ی شیطان درآمدن. خود قرآن فرمود: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^{۱۴} هدایت قرآن مال اهل تقواست؛ اهل فسق، اهل معصیت به هدایت قرآن راه ندارند.

پنجمین حجاب و مانع، محبت دنیا، دنیا دوستی، دنیا پرستی، مفتون دنیا بودن است. محبت دنیا قلب انسان را از ذکر و مذکور غافل می‌کند. قرآن ذکر است؛ «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»^{۱۵} محبت دنیا انسان را هم از ذکر غافل می‌کند، هم از مذکور. مذکور یعنی چیزی یا کسی که با ذکر، انسان باید به یاد آن بیفتد؛ یعنی خدای متعال. محبت دنیا چنان انسان را سرگرم دنیا می‌کند که انسان از ذکر و مذکور غافل می‌شود و این غفلت برای چنین کسی ادامه پیدا می‌کند تا جایی که بر قلبش قفل زده می‌شود. به تعبیر قرآن کریم: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^{۱۶}؛ در اثر محبت دنیا بر قلب‌هایشان قفل زده می‌شود. محبت دنیا نجاستی است که قلب انسان را نجس می‌کند. تعلق به دنیا، دلبستگی به دنیا، باطن انسان را پلید و آلوده می‌کند. باطن پلید و آلوده هم

^{۱۳}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶.

^{۱۴}. همان، آیه‌ی ۲.

^{۱۵}. سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۵۲.

^{۱۶}. سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

به قرآن راه ندارد. خود قرآن فرمود: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^{۱۷} جز کسانی که مطهرند، پاکند، نمی‌توانند با قرآن تماس پیدا کنند؛ نمی‌توانند قرآن را مس کنند. لذا محبت دنیا هم از حجاب‌های بزرگی است که انسان باید آن را برطرف نماید.

تا اینجا پنج حجاب را گفتیم. یکی حجاب خودبینی و خود را بی‌نیاز دیدن بود؛ گمان این که من همه‌ی استفاده از قرآن را کرده‌ام. دوم حجاب عقاید سطحی و غلط بود و آنها را حق تصور کردن و حاضر نبودن شخص به این که معرفت عمیق‌تری را بپذیرد. حجاب سوم، این که انسان همه‌ی معارف قرآن را محدود به آنچه مفسران شناخته شده گفته‌اند، تلقی کند و هر فهم عمیق دیگری را متهم به تفسیر رأی کند. حجاب چهارم، آلودگی به معاصی و گناهان بود، که انسان را تحت تصرف شیطان قرار می‌دهد و چشم و گوشی که می‌تواند از حقیقت قرآن بهره‌بردار در انسان می‌بندد. حجاب پنجم، محبت دنیا بود که باطن انسان را به آلودگی و پلیدی می‌کشاند و امکان تماس با باطن قرآن را برای انسان از بین می‌برد.

امیدواریم خدای متعال به ما توفیق دهد ادب بهره‌مندی از قرآن را بشناسیم و آن را مراعات کنیم تا از این کتاب بی‌نظیر تاریخ خلقت، کتابی که همتایی ندارد؛ کتابی که همه‌ی کتب آسمانی دیگر، زیر مجموعه‌ی آن هستند؛ و به تعبیر قرآن کریم، قرآن، مُهْمِینِ بر همه‌ی کُتُب است؛^{۱۸} از این

^{۱۷}. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۷۹.

^{۱۸}. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۸.

کتاب عظیم بهره‌ی شایسته را ببریم؛ آن‌گونه که در نزول این کتاب مدنظر خداوند بوده است. و امیدواریم باطن ما به باطن قرآن راه پیدا کند؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ